

مجله‌ی حافظ‌پژوهی (مرکز حافظ‌شناسی - کرسی پژوهشی حافظ)
سال ۱، شماره‌ی ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، پیاپی ۱، صص ۴۹-۶۸

نقدی بر تقسیم‌بندی تحولات زندگانی، اندیشگانی و عرفانی حافظ

منصور پایمرد*

چکیده

سوای کسانی که از گذشته تا امروز کوشیده‌اند تا طرحی از سیر گذران زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی حافظ به دست دهند و برخی در این راه تاحدودی به موفقیت‌هایی دست یافته‌اند، گروهی دیگر نیز بر پایه‌ی مضامین و موضوعات شعر حافظ تلاش کرده‌اند با دوره‌بندی سیر اندیشگانی و عرفانی حافظ، راهی به شناخت تطورات زندگی، شخصیتی و شعری او بیابند. کوشش این گروه، به دو دلیل، چندان با توفیق همراه نبوده است: ۱. معلوم نیست زمان سرایش اغلب اشعار حافظ به کدام دوره‌ی سنی زندگی‌اش تعلق دارد؛ ۲. ساختار شعرهای او نمادین است و در اغلب اشعارش، ابهام و ابهام و چندلایگی در هم تنیده‌اند. در این جستار، نگارنده ضمن طرح و بررسی نظرات چند تن از حافظ‌پژوهان در این زمینه، اشکالاتی را که به‌زعم او بر این شیوه‌ی کار وارد است، مطرح می‌کند و در پایان، به دلایل این امر می‌پردازد که چرا کوشش محققانی که خواسته‌اند سیر تطورات اندیشگانی، روحی و عرفانی حافظ را بر پایه‌ی مضامین شعری‌اش به دست دهند چندان با موفقیت همراه نبوده و با تأیید اهل تحقیق روبه‌رو نشده است.

واژه‌های کلیدی: ادوار زندگی حافظ، اشعار ملامتی و قلندری، تحولات فکری و عرفانی حافظ، دیوان حافظ.

* حافظ‌پژوه و مدرس مرکز حافظ‌شناسی mansour.paimard@gmail.com

۱. مقدمه

درباره‌ی ادوار زندگی حافظ بر پایه‌ی اشعار نشانه‌دار تاریخی دیوانش، حافظ‌پژوهانی دست به تحقیق و تفحص زده‌اند که مقدم بر همه‌ی آن‌ها غنی است. او در کتاب *تاریخ عصر حافظ* در قرن هشتم به این مهم پرداخته است. برخی از محققان نظرات این گروه را نقد کرده‌اند؛ اما درباره‌ی حافظ‌پژوهانی که به دوره‌بندی تحولات فکری و عرفانی حافظ براساس مضامین شعری دیوانش پرداخته‌اند، تا آنجا که نگارنده جست‌وجو کرده است، نقد و بررسی جدی نشده است.

هدف این جستار آن است تا با نشان‌دادن مشکلاتی که باعث عدم موفقیت محققان پیشین در این زمینه شده است، به پژوهندگانی که در آینده در این زمینه دست به تحقیق می‌زنند، برای انجام‌دادن پژوهشی موفقیت‌آمیز یاری رساند.

۲. دو پرسش

۲.۱. پرسش یکم

آیا حافظ همان‌گونه که در اشعارش ادعا کرده، زیسته است؟ زندگی او تاچه‌حد با جهانی که در شعرهایش آفریده، نزدیک بوده یا شباهت داشته است؟ آیا حافظ، چنان‌که بعضی‌ها انگاشته‌اند، واقعاً به همه‌ی کارهایی که در اشعارش ادعای انجامشان را دارد، مبادرت ورزیده است؟ آیا او در زندگی‌اش نیز، چنان‌که در شعرش مدعی است، چون از مسجد و زاهدنمایان سر خورده می‌شود، رو به خانقاه و صوفیان می‌آورد؟ و چون از صوفیان ریا می‌بیند و دورویی، به میخانه پناه می‌برد؟ در میخانه شبانه‌روز را به مستی و باده‌نوشی روزگار می‌گذراند و چون میخانه هم کفاف حال و کار او را نمی‌دهد، از آنجا رخت به خرابات می‌کشد و با خراباتیان هم صحبت و هم‌پیاله می‌شود؟ آیا منظور از میکده و خرابات حافظ همان جایی است که درباره‌اش گفته‌اند: «محل فُسَاق، اَعَمّ از قَحه‌خانه و قمارخانه و میخانه و جایی که اراذل و اوباش برای طرب در آن روزگار می‌گذرانند» (نعت‌نامه).

این تصورات برآمده از جهان شعری حافظ، چقدر با شرایط تاریخی، جغرافیایی و روابط اجتماعی در شیراز قرن هشتم و از همه مهم‌تر، واقعیت زندگی خواجه همخوانی دارد؟

نقدی بر تقسیم‌بندی تحولات زندگانی، اندیشگانی و عرفانی حافظ / منصور پایمرد ————— ۵۱

چگونه امکان داشته شخصیت شناخته‌شده‌ای چون حافظ، آن شاعر شهره‌ی شهر و مَلِک‌الْقُرَّای سرشناس، در فضای محدود شیراز قرن هشتم که همه یکدیگر را زیر نظر داشتند، به میخانه و خرابات رو آرد، آنجا مسکن گیرد و با فاسقان و ارذال نشست و برخاست کند و بعد، از چنان پایگاه و جایگاه دونی، دست‌کم از نظر عرف و شرع آن روزگار، با شاه، وزیر، شحنه، شیخ، زاهد، صوفی، قاضی، فقیه و... دریفتد، پندشان دهد و کار و رفتار ریاورزانه‌شان را به نقد و تعریض کشد؟ امکان چنین کار و کرداری امروز برای یک عالم و فقیه، یک هنرمند و یک نویسنده‌ی شناخته‌شده، با وجود کلان‌شهرها و انبوهی جمعیت که می‌تواند تاحدودی پرده‌ای بر اعمال آنان باشد، چقدر مهیاست، تا چه رسد به جامعه‌ی بسته و فضای محدود قرن هشتم؟ چگونه ممکن است حافظ چهارده روایت قرآن و شاعر شهره‌ی خاص و عام که به دربار شاه و شاهزادگان رفت و آمد داشته و با آن‌ها نشست و برخاست می‌کرده است، چنان‌که از اشعارش برمی‌آید، بی‌اعتنا به نام و ننگ بتواند به همه‌چیز پشت پا زند و چون زندان و اوباشان در خرابات‌ها روزگار به سر آرد؟ این تصویر و تصوّر از او تاچه‌حد پذیرفتنی است و با واقعیات زمانه‌ی حافظ همخوانی دارد؟

۲.۲. پرسش دیگر

آیا این سیر حرکت حافظ از مسجد تا رسیدن به خرابات و دیر مغان، سیری است که تنها در شعر حافظ شکل گرفته است یا ردّ و نشان این سیر را در شعرهای ملامتی‌فلندری شاعرانی چون: سنایی، عطار، عراقی، مولوی و... هم می‌توان یافت و همین نقشه‌ی راه و روند حرکتی را برای آن‌ها نیز می‌توان ترسیم کرد؟ آیا این داستانی که برخی حافظ‌پژوهان برای سیر فکری و روحی خواجه، انگاشته و نگاشته‌اند، شامل زندگی دیگر عارفان شاعر هم می‌شود یا فقط به حافظ اختصاص دارد؟ همین گذار از مسجد تا خرابات را که در شعر حافظ می‌بینیم، در اشعار عارفان شاعر نیز می‌توان دنبال کرد؛ عارفان شاعری مانند مولانا، عراقی، کمال خجندی، قاسم انوار، شاه‌داعی، شاه‌نعمت‌الله ولی، صفی‌علیشاه و... که طبق شواهد، در خانقاه‌هایشان سکونت داشتند و عمر نیز در آنجا به سر آورده و برخی حتی در همان جا به خاک رفته‌اند. چرا عارفان شاعری که عمر در خانقاه به سر آورده و

در همان جا نیز وفات یافته و حتی به خاک رفته‌اند، باز در اشعارشان دم از میکده و خرابات‌نشینی و دیر مغان‌گزینی زده‌اند؟

به این پرسش‌ها باید کسانی جواب گویند که اتفاقات هنجارشکنانه و خلاف‌آمدی را که حافظ در شعرهای ملامتی‌قلندری‌اش مطرح کرده، واقعی پنداشته و براساس آن‌ها تحولات روحی و فکری او را ترسیم کرده‌اند.

۳. بحث و بررسی

ما در این جستار، ابتدا، امّات آرای سه تن از حافظ‌پژوهان شاخص را که درباره‌ی تحولات روحی، فکری و عرفانی حافظ براساس مضامین شعری‌اش، مشروح، اظهار نظر کرده‌اند، بررسی کرده‌ایم؛ همچنین، گفته‌های کسانی که مجمل و اشاره‌وار در این زمینه نظر داده‌اند، در بخش «یادداشت‌ها» نقل شده است.

۳. ۱. دیدگاه محمود هومن

هومن تحولات زندگی حافظ را این‌گونه گزارش کرده است:

در آغاز، حافظ با زاهدان و واعظان روبه‌رو و دمخور می‌شود؛ اما زود به زرق و دروغشان پی می‌برد و برای رسواکردن آن‌ها می‌سراید:

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
(حافظ، ۱۳۶۷: ۲۰۰)

بدین‌سان از شر زاهد رهایی یافته، به دام صوفی می‌افتد. حافظ در این دوره، از اینکه «در سراچه‌ی ترکیب تخته‌بند تن» است، افسوس می‌خورد...؛ اما اهل «فنائی فی‌الله» و دیگر مُهملات صوفیان نیست؛ اما به‌زودی پی می‌برد که

نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
(همان: ۱۸۱)

و بدین‌سان از دام صوفیان هم آزاد می‌شود (رک. هومن، ۱۳۵۷: ۹۶). پس از گذار از این مرحله، حافظ تصمیم می‌گیرد که خود به‌تنهایی، رهبر عرصه‌ی خطرناک مرحله‌ی رندی

نقدی بر تقسیم‌بندی تحولات زندگانی، اندیشگانی و عرفانی حافظ / منصور پایمرد ————— ۵۳

گردد؛ بنابراین از هوس‌های گذشته اظهار شرمندگی می‌کند و از تدریس علمی که به آن‌ها اعتقاد ندارد، بیزار می‌شود. بدین‌گونه از قید خرافات زهد و تصوف آزاد می‌شود و با گردش در باغ و بهار، خستگی را از خویش دور می‌کند و خود را برای ابداع اندیشه‌های تازه آماده می‌بیند... با اشاره به اینکه «جم وقت خود بودن» همانا «دست به جامی داشتن» است، بر آن می‌شود که به میخانه رود، مقیم میخانه می‌شود و با استناد به گفته‌ی پیر مغان، حضور یار را به هنگام باده‌نوشی لازم می‌شمرد... سودای وصال دارد، گله از یار می‌کند و... نهایتاً، به نوشیدن شراب می‌پردازد؛ اما در این زمان از عشق مه‌رویان محروم است و به همین علت، شراب در او تأثیری عرفانی دارد[!] صلاح خود را در این می‌بیند که رخت به میخانه کشد... کارکنان میخانه رفتار حافظ را با سن او متناسب نمی‌بینند و دیرشبی مغبچه‌ی باده‌فروش او را سرزنش می‌کند... در نتیجه‌ی این سرزنش‌ها، که بیشتر جنبه‌ی دعوت به تصوف دارد، حافظ غمگین و پریشان می‌شود. پیر مغان که از وضعیت او آگاهی می‌یابد، او را فراخوانده، آیاتی چند از عشق عرفانی بر او می‌خواند (رک. همان).

می‌فروشان مردمی هوشیارند، همین که می‌بینند دوباره راه افراط در پیش گرفته است و از چاله بیرون نیامده می‌خواهد در چاه بیفتد، در صدد هدایت او برمی‌آیند. اندرز مؤثر است، به‌ویژه هنگامی که گوینده کمان‌ابرو و شنونده رند باشد. حافظ که پی بهانه می‌گردد، یک‌باره، از والاترین عشق عرفانی تنزل می‌کند و به پست‌ترین قسم آن می‌گراید؛ یعنی عاشق وجود خویش می‌شود:

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۷۰)

ساز «انا الحق» می‌زند که چندان خوش‌آهنگ نیست و حافظ پس از مدتی از این کار بیزار می‌شود و دوباره به پیرانه‌سر، عاشق و دیوانه‌ی شاهد عهد شباب می‌گردد (هومن، ۱۳۵۷: ۱۰۴ و ۱۰۵). هومن حتی موفق نشده در این طرح زندگی‌نامه‌ی ذوقی و خیالی که ما بسیار خلاصه آن را گزارش کردیم، سیری درست و پذیرفتنی از روند فکری حافظ به دست دهد. تصویری که او، صرفاً، با توجه به ظاهر کلام و مضمون‌های شعری از زندگی خواجه و سیر فکری و سلوک باطنی‌اش برای خواننده ترسیم می‌کند، سراسر متناقض، غیر واقعی، دل‌خواسته و آشفته می‌نماید.

هومن، سپس، اشعار حافظ را به‌زعم خویش و بر مبنای همین طرح کاملاً ذوقی که بر پایه‌ی سلیقه‌ی شخصی در خاطر پی افکنده، به پنج دوره تقسیم می‌کند تا در این پنج

دوره، تحولات فکری و روحی خواجه را از جوانی تا پیری بر پایه‌ی غزل‌هایش به دست دهد (رک. همان: ۱۲۲-۱۱۹).

۳.۲. دیدگاه پرتو علوی

پرتو علوی نیز همین مسیر فکری را برای حافظ نقش می‌زند؛ اما معقول‌تر و منطقی‌تر؛ البته با همان دلایلی که هومن آورده بود، او خواجه را از مسجد و مدرسه می‌گذراند و در کوی شک می‌اندازد، خواجه مدتی در این وادی سرگردان می‌ماند و برای رهایی از این شکاکیت دست به دامن اهل تصوف می‌زند و امید دارد که در سایه‌ی پیری کامل از این مهلکه‌ی بلاخیز رهایی یابد؛

اما تقید دستگاه تصوف و تغییر صبغه‌ی آن با طبع سلیم و ذوق رند عاشقی چون او سازگار نبود و چنین عاشق نظر بازی را نتوانست مقید سازد؛ پس به کلیه‌ی آداب و رسوم و قیود خانقاهی پشت پا زد و مذهب آزادگی، عشق و رندی اختیار کرد و بی‌شک، از یافتن خضر راهی در خانقاه‌ها نومید شد، دست توسل به دامن دل زد و به فیض‌بخشی اهل نظر امید بست... تا کوکب هدایت در بیدای ظلمانی حیرت از گوشه‌ای برون آید (پرتو علوی، ۱۳۵۸: ۳۰ و ۳۱).

او نهایتاً به عشق و رندی و صفا روی آورد و بر جام جهان‌بین، یعنی دل پاک خود، توجه کرد... پس به کوی عشق ره سپر شد تا مفتاح مشکل‌گشایی را در اعتزال و دوری از هیاهوی مدعیان شطح و طامات یافت... در این حال، انوار حقایق آیات قرآنی، ضمیر منیرش را منور ساخت... و ابواب حقایق بر دلش گشوده شد (رک. همان: ۲۸-۳۵).

۳.۳. دیدگاه سروش

سروش سخنرانی‌ای دارد با عنوان «حافظ عارف؟» که در فضای مجازی انتشار یافته است. در این سخنرانی، او، حافظ را عارف که نمی‌داند هیچ، حتی او را به‌نوعی در تقابل با عرفان قرار می‌دهد و سپس، مراحل گذار عقلی و فکری و روحی حافظ را به سه دوره تقسیم می‌کند:

نقدی بر تقسیم‌بندی تحولات زندگانی، اندیشگانی و عرفانی حافظ / منصور پایمرد ————— ۵۵

۱. دوران نخستین را دوران جوانی، تحصیل و طلبگی او می‌داند. در این دوران در مدرسه‌های دینی درس خوانده، از استادان و معلمان دینی و متکلم و فقیه بهره برده و اندیشه‌های خودش نیز بر همان مدار بوده است.

۲. در میان‌سال، حدود سی و پنج‌سالگی چهل‌سالگی، حافظ دچار شک می‌شود. به نظر سروش دوران شکاکیت حافظ طولانی‌ترین دوران عمر اوست؛ البته سروش میان شکاکیت و حیرت تفاوت می‌گذارد و تأکید می‌کند که

حافظ اهل حیرت عارفانه نبوده است. اهل شک بوده است و شکاکیت با حیرت عارفانه تفاوت عمیق دارد. این دوران شکاکیت حافظی، دورانی است که به‌صراحت می‌گوید:

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود زنه‌ار از این بیابان، وین راه بی‌نهایت
(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۴۳)

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود از گوشه‌ای برون آی، ای کوب هدایت
(همان)

و درنهایت هم می‌گوید:

عشقت رسد به فریاد، ار خود بسان حافظ قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت
(همان)

اشاره به آن دو دوره می‌کند... (سروش، ۱۳۹۷).

۳. به گمان سروش، حافظ در اواخر عمر که به کمال بلوغ عقلی و پختگی فکری و روحی می‌رسد، رندی را کشف می‌کند و پا به وادی رندی و مرحله‌ی رندی می‌گذارد (رک. همان).

برخی از صاحب‌نظران دیگر هم درباره‌ی سیر تطوّر روحی و معنوی حافظ افاضاتی داشته‌اند؛ اما به اشاره، نه به آن طول و تفصیلی که هومن و پرتو علوی و سروش به آن پرداخته‌اند.^۱

۴. نقدی بر تقسیم‌بندی‌های ادوار زندگی، فکری و سلوکی حافظ

بر این مرحله‌گذاری‌ها و تقسیم‌بندی ادوار فکری و روحی خواجه که این گروه از حافظ‌پژوهان مطرح کرده‌اند، می‌توان اشکالاتی وارد آورد.

۴. ۱. بی‌توجهی به زبان

آن‌ها به ویژگی‌ها و تغییرات زبان در ادوار فکری و مراحل رشد و کمال شعری حافظ توجهی نکرده‌اند و گاه، شعری متعلق به دوران جوانی شاعر را با غزلی از روزگار میان‌سالی یا پیری او، صرفاً بر مبنای موضوع و مضامین مشترک، کنار هم گذاشته‌اند؛ مثلاً

عشق تو نهال حیرت آمد وصال تو کمال حیرت آمد

(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۸۷)

را با بیتی بلند، مانند

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود زنه‌ار از این بیابان، وین راه بی‌نهایت

(همان: ۱۴۳)

از غزلی شاهکار و بی‌مانند، با مطلع

زان یار دل‌نوازم شکری است با شکایت گر نکته‌دان عشقی خوش بشنو این حکایت

(همان)

متعلق به یک دوران از زندگی شاعر دانسته است؛ بر این اساس که هر دو به حیرت و سرگردانی اشاره دارند (رک. پرتو علوی، ۱۳۵۸: ۳۰). پرتو علوی به این نکته بی‌توجه بوده است که این دو غزل از نظر زبانی و بلاغت کلامی، فرسنگ‌ها با هم فاصله دارند و نمی‌توانند به‌هیچ‌وجه مربوط به یک دوره‌ی شعری شاعر باشند؛ اولی، اگر واقعاً از حافظ باشد، از اشعار ابتدایی اوست و دیگری بر دوره‌ای دلالت دارد که شاعر در سروده‌هایش بی‌شک به شیوه و شگرد ساحرانه‌ی شعری خویش دست یافته که توانسته است چنین شاهکاری را خلق کند.

به‌زعم سروش نیز، غزل با مطلع

ای بی‌خبر بکوش که صاحب‌خبر شوی تا راهبر نباشی، کی راهبر شوی؟

(حافظ، ۱۳۶۷: ۳۶۶)

چون زبانی واعظانه دارد و مضامینش راهبردی و مخاطبانه است، پس متعلق به دوران طلبگی و جوانی خواجه است و زمانی که او حال‌وهوای متشرعانه در سر داشته است.

نقدی بر تقسیم‌بندی تحولات زندگانی، اندیشگانی و عرفانی حافظ / منصور پایمرد ————— ۵۷

نگارنده معتقد است که زبان پخته و سخته‌ی غزل، نشان‌دهنده‌ی این است که چنین شعری بسیار بعید می‌نماید که متعلق به مراحل ابتدایی شاعری حافظ باشد.

۲.۴. بی‌توجهی به تاریخ سرایش اشعار

ابیاتی را که این گروه از حافظ‌پژوهان، به‌عنوان شاهد از حافظ برای دوره‌های مختلف زندگانی معنوی و گذار او از مرحله‌ای فکری به مرحله‌ی دیگر زندگی‌اش به دست می‌دهند، یا با قراین تاریخی این ابیات همخوانی ندارد یا با رأی حافظ‌پژوهان دیگر درباره‌ی تاریخ سرایش آن غزل در تقابل است؛ مثلاً پرتو علوی به دو بیت از قصیده‌ای که حافظ در مدح خواجه‌قوام‌الدین محمد صاحب‌عیار سروده است، استناد می‌کند تا مرحله‌ای از سلوک حافظ را که او از خانقاه و تصوف بریده و به کوی دل، یعنی کوی عشق و رندی روی آورده است، روشن کند. از نظر تاریخی، حافظ بی‌شک این قصیده را در آغاز سلطنت شاه‌شجاع و به‌صدارت‌رسیدن خواجه‌قوام‌الدین صاحب‌عیار گفته است؛ یعنی حدود ۷۶۰ق و این خواجه در ۷۶۴ق، به دستور شاه‌شجاع کشته می‌شود. با این حساب، در آغاز صدارت خواجه‌قوام‌الدین، حافظ باید سال عمرش حدود چهل باشد.

پرتو علوی باز وقتی می‌خواهد شاهی برای آخرین مرحله‌ی زندگی عرفانی حافظ بیاورد که از مسجد و خانقاه و از مرحله‌ی شک و سرگردانی نیز گذشته و به منزلگاه یقین رسیده است، متوسل به این بیت می‌شود:

بعد از این نور به آفاق دهیم از دل خویش که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد
(حافظ، ۱۳۸۱: ۲۶۹)

درحالی‌که به‌زعم غنی، این بیت و غزل مربوط به آن، به سال ۷۴۳ق و پیروزی شاه‌ابواسحاق بر ملک‌اشرف چوپانی تعلق دارد (رک. غنی، ۲۵۳۶: ۴۸). مطلع غزل چنین است:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد زدم این کار و گذشت اختر و کار آخر شد
(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۸۴)

و حافظ در این وقت، جوانی بوده است بیست و چندساله و اگر بیت مورد استناد دلالت بر گشودن ابواب حقایق بر دل حافظ می‌کند، با ابیاتی که مؤلف قبلاً به‌عنوان شاهد آورده

است، همخوانی ندارد؛ زیرا باید این اتفاق معنوی، یعنی رسیدن به کمال مدارج عرفانی، در همان اوان جوانی حافظ روی داده باشد؛ پس طرحی که این محقق برای زندگی حافظ پیش رو نهاده است، با حقایق تاریخی زندگی او تطبیق نمی‌کند.

هومن نیز همین غزل را در بخش سوم غزلیات کتابش که در پیوند با دوران میان‌سالی خواجه است، آورده است (رک. هومن، ۱۳۵۷: ۲۲۸).

سروش با تمسک به بیت
آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر ببايد ساخت و ز نو آدمی
(حافظ، ۱۳۶۷: ۳۵۶)

از غزلی شهره با مطلع
سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی دل ز تنهایی به جان آمد، خدا را همدمی
(همان)

آن را متعلق به دوران شک و دودلی و سرگردانی خواجه می‌انگارد؛ درحالی که اگر بخواهیم نظر اغلب حافظ‌پژوهان را در نظر گیریم، یا این غزل مربوط به اواخر دوره‌ی زندگی خواجه، یعنی مقارن با آمدن تیمور به شیراز است (رک. غنی، ۲۵۳۶: ۳۹۶) یا به روایت دیگر، متعلق به سال‌های آخر سلطنت شاه‌شجاع است و این با دوره‌بندی سروش از زندگی خواجه مطابقت نمی‌کند؛ زیرا سروش دوران پیرانه‌سری حافظ را دوره‌ی «رندی» او می‌داند.

همچنین، سروش غزلی با مطلع
وقت را غنیمت دان آن‌قدر که بتوانی حاصل حیات ای جان، این دم است اگر دانی
(حافظ، ۱۳۶۷: ۳۵۷)

را با استناد به بیت زیر که جزء همین غزل است:
محتسب نمی‌داند آن‌قدر که صوفی را جنس خانگی باشد همچو لعل رمانی
(همان)

متعلق به روزگاری می‌داند که حافظ دوران شکاکیتش را از سر گذرانده و به پیرانه‌سری و مرحله‌ی رندی قدم گذاشته است.

نقدی بر تقسیم‌بندی تحولات زندگانی، اندیشگانی و عرفانی حافظ / منصور پایمرد ————— ۵۹

پژوهش‌هایی که در پیوند با اشعاری که خواجه در دوران امیرمبارزالدین سروده، انجام گرفته است، نشان می‌دهد لفظ «محتسب» و کاربرد آن در کنار ترکیب «جنس خانگی» که استعاره از شرابی است که پنهانی در خانه می‌اندازند، به حکمرانی امیرمبارزالدین (۷۵۹-۷۵۴ق) مربوط می‌شود؛ زیرا مردم خوش‌ذوق شیراز، به امیرمبارزالدین، به سبب سخت‌گیری و تعصب افراطی‌اش در امور شریعت، لقب «محتسب» داده بودند.^۲ او در زمان سلطه‌اش بر شیراز، امر به بستن میخانه‌ها و شکستن خم‌ها داد و ناگزیر، می‌خواران به شراب‌اندازی در خانه روی آوردند. حافظ در این زمان حداکثر می‌تواند چهل‌ساله باشد (رک. غنی، ۲۵۳۶: ۱۸۴؛ دستغیب، ۱۳۶۷، ج ۲: ۶۱۹؛ پایمرد، ۱۳۹۸: ۱۷۱). همان‌گونه که دیده می‌شود، نتایج این پژوهش‌ها، با نظر سروش مطابقت نمی‌کند.

محمود هومن نیز غزلی را که بیت زیر جزء آن است:

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد قصه‌ی ماست که بر هر سر بازار بماند
(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۹۰)

در بخش چهارم کتاب خود آورده است. این بخش مربوط به دوران کهن‌سالی حافظ است (رک. هومن، ۱۳۵۷: ۲۴۵)؛ درحالی‌که غنی، با توجه به کاربرد لفظ «محتسب» و شرحی که در بالا درباره‌اش آوردیم، آن را منتسب به دوران حکومت امیرمبارزالدین بر شیراز دانسته است (رک. غنی، ۲۵۳۶: ۱۷۳) و حافظ در سال‌ها زمامداری امیرمبارز، عمرش هنوز به چهل نرسیده بوده است.

حمیدیان غزلی با مطلع زیر را مربوط به دو سال اقامت حافظ در یزد می‌داند که تقریباً مقارن با ۵۰سالگی شاعر است (حدود سال‌های ۷۷۰ق) (رک. حمیدیان، ۱۳۹۰، ج ۴: ۲۶۴۷):
ترسم که اشک در غم ما پرده‌در شود وین راز سربه‌مهر به عالم سمر شود
(حافظ، ۱۳۶۷: ۲۱۵)

اما هومن آن را در بخش چهارم کتابش، یعنی جزء اشعاری که متعلق به اواخر دوران عمر خواجه و حدود ۶۰سالگی به بعدش است، آورده است (رک. هومن، ۱۳۵۷: ۲۹۲).

۳.۴. تناقض برخی اشعار تاریخ‌دار دیوان با دوره‌بندی تحولات فکری حافظ

نقدی دیگر که بر حافظ پژوهانی که به دوره‌بندی تحولات فکری و روحی خواجه براساس مضامین شعری‌اش دست می‌یازند، وارد است، نقض شدن این دوره‌بندی با برخی از اشعار تاریخ‌داری است که در آن‌ها به نام پادشاه، وزیر، واقعه‌ی تاریخی و... اشاره شده است و از طریق این اشاره‌های تاریخی می‌توانیم به محدوده‌ی زمانی سرایش آن شعر دست پیدا کنیم؛ مثلاً سروش دوران طلبگی حافظ را تا حدود ۳۵-۴۰ سالگی‌اش طولانی می‌کند، پرتو علوی مرحله‌ی به عرفان و عشق گراییدن حافظ و به وصل و یقین رسیدنش را پیرانه‌سری او می‌داند و دیگران نیز، اغلب، دوره‌ی پیری حافظ را زمانی می‌دانند که او به عرفان و رندی پا نهاده است؛ اما اگر ما حتی غزلی تاریخ‌دار از دوره‌ی جوانی حافظ بتوانیم به دست دهیم که در آن به موضوعات عرفانی و دستیابی به مدارج بالای سلوک باطنی اشاره داشته باشد، مسلّم در طرح دوره‌بندی این گروه خلل می‌افکند و آن را نقض می‌کند^۳؛ مثلاً، حافظ در غزلی با مطلع

ساقی به نور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۰۲)

در پایان و مقطع غزل، یادکردی ستایشگرانه از خواجه‌قوام‌الدین حسن تمغاچی دارد:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت خواجه قوام ما

(همان)

با توجه به اینکه خواجه‌قوام‌الدین حسن در سال ۷۵۴ق وفات کرده، حافظ زمانی که این غزل را سروده، دست‌بالا، سی‌واندی سال بیشتر نداشته است. مضامین و اصطلاحات به‌کاررفته در این غزل، گواه آن است که شعر، بار و معنایی کاملاً عرفانی دارد و اگر بپذیریم که این غزل، عرفانی است (که اغلب شارحان بر این باورند؛ حتی آنان که عارف‌بودن حافظ را قبول ندارند)^۴، طرح کسانی را که حافظ را در پیرانه‌سری وارد عالم عرفان و رندی می‌کنند، متزلزل می‌سازد.

نقدی بر تقسیم‌بندی تحولات زندگانی، اندیشگانی و عرفانی حافظ / منصور پایمرد ————— ۶۱

۴.۴. انتخاب گزینشی بیتی از یک غزل و بی‌توجهی به فضای حاکم بر کل آن غزل مشکلی دیگر که در کاروبار این گونه زندگی‌نامه‌نویسی‌ها رخ آفتابی می‌کند، این است که معمولاً محققان از تک‌بیت‌های یک غزل برای مستند کردن سخن و نظرشان بهره می‌برند و عنایتی به این امر ندارند که بیت انتخابی‌شان اگر هم ظاهراً در پیوند عمودی با ابیات دیگر نباشد، به‌هرحال، پیوندی هر چند پنهان، این ابیات به‌ظاهر پریشان را به یکدیگر مرتبط می‌سازد و نمی‌توان صرفاً با استناد به یک بیت و بی‌اعتنا به فضای حاکم بر کل غزل، از بیتی برای اثبات نظر خویش بهره گرفت. در این گونه موارد باید به کل غزل و مضامین موجود در آن نظر داشت؛ چه‌بسا که ابیات دیگر آن غزل، برداشت پژوهنده را در آن زمینه نفی و نقض کند؛ مثلاً وقتی هومن از این بیت

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه‌سرشت که گناه دگران بر تن نخواهند نوشت

(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۳۶)

استفاده می‌کند و آن را به مرحله‌ی دوران زاهدانه‌ی زندگی حافظ، یعنی زمانی که در دام متشرعان و زاهدان گرفتار بوده است، ربط می‌دهد (رک. هومن، ۱۳۵۷: ۹۶)، آیا به این موضوع توجه داشته است که حافظ در همین غزل و در بیت مطلع، خود را به «واعظ» به‌عنوان «رند» معرفی می‌کند و می‌گوید: «عیب رندان مکن» و رندی مرحله‌ای بسیار فراتر و بالاتر از آن است که کسی تازه از دام زهد و زاهدان رسته باشد؟؛ در ثانی، در بیت دیگر همین غزل، حافظ آورده:

همه‌کس طالب یارند چه هشیار و چه مست

همه‌جا خانه‌ی عشق است، چه مسجد چه کنشت (همان)

و این سخن ربطی به مرحله‌ی زهد و فضای بسته‌ی متشرعان جزمی ندارد و از مرتبه‌ای وحدانی سخن می‌گوید.

وقتی هومن برای اثبات واقف‌شدن حافظ به رنگ و نیرنگ زاهدان و نهایتاً، به قصد رسواکردن‌شان این بیت را دلیل می‌آورد:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند (همان: ۲۰۰)

۶۲ _____ مجله‌ی حافظ پژوهی، سال ۱، شماره‌ی ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱

و آن را به دوره‌ی آغازین روند فکری حافظ نسبت می‌دهد (رک. هومن، ۱۳۵۷: ۹۶)، آیا به این بیت

حسن بی‌پایان او چندان که عاشق می‌کشد زمره‌ی دیگر به عشق از غیب سر بر می‌کنند
(حافظ، ۱۳۶۷: ۲۰۱)

همین غزل هم التفات داشته است؟ آیا هومن فکر نمی‌کند که این بیت و ابیات مشابه آن ربطی به مراحل زاهدانه یا صوفیانه‌ی زندگی حافظ نمی‌تواند داشته باشد؟

سروش غزلی با مطلع
زان یار دل‌نوازم شکری است با شکایت گر نکته‌دانی عشقی بشنو تو این حکایت
(همان: ۱۴۳)

را با استناد به ابیات
در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود از گوشه‌ای برون آی، ای کوکب هدایت
از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود زنه‌ار از این بیابان، وین راه بی‌نهایت
(همان)

متعلق به دوران شکاکیت حافظ می‌داند؛ اما او به بیت زیر از همین غزل توجه ندارد که حافظ در آن به مقام رندی اشاره کرده است:

رندان تشنه‌لب را آبی نمی‌دهد کس گویا ولی‌شناسان رفتند از این ولایت
(همان)

سروش، خود در دوره‌بندی‌اش، دوران رندی حافظ را آخرین مرحله‌ی فکری و روحی او و مقارن با دوره‌ی پیرانه‌سری او دانسته است.

۴.۵. بی‌توجهی به نمادها و کنایات اشعار قلندری‌ملامتی

آیا حافظ تنها کسی است که از میان سخنوران ما در اشعارش از موضوعات و مضامین ملامتی و قلندری دم زده است؟ اغلب این مضامین نمادهایی کنایی یا مجازهایی هستند که در ادبیات ملامتی‌قلندری جا می‌گیرند و بر گذار سالک از مرحله‌ی زهد به عشق دلالت دارند. آیا حافظ تنها شاعر عارف یا عارف شاعری است که در اشعارش ادعا کرده

نقدی بر تقسیم‌بندی تحولات زندگانی، اندیشگانی و عرفانی حافظ / منصور پایمرد ————— ۶۳

است که خرقه به می رهن کرده و دلق به آب خرابات شسته و خرقه در آتش سوزانده و کردار و رفتار زاهدان و صوفیان سالوسی را به نقد و تعریض گرفته و به تابوهای مذهبی و نمادهای قدرت دینی تاخته است؟ این گذار نمادین را ما در اشعار قلندری اغلب شاعران عارف‌مشرقی چون: سنایی، عطار، عراقی، مولوی و... می‌بینیم و واقعی‌انگاشت‌شان بی‌توجهی به نمادها و کنایات اشعار قلندری ملامتی را می‌رساند.

به‌عنوان مثال، قصه‌واره‌ای است که در آن پیر از مسجد به میخانه می‌رود و در آنجا با رندان هم‌صحبت و هم‌پیاله می‌شود و درنهایت، با نوشیدن دُردی به مرحله‌ی کمال عارفانه یا فنا نایل می‌شود. بن‌مایه‌ی اصلی این داستان را در حکایت «شیخ صنعان» عطار می‌توان دید. حافظ بر پایه‌ی همین قصه‌واره‌ی نمادین، غزلی دارد که با این ابیات آغاز می‌شود: دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما / چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما / ما مریدان روی سوی کعبه چون آریم چون / روی سوی خانه‌ی خمار دارد پیر ما (حافظ، ۱۳۶۷: ۱۰۱)

این حرکت نمادین رفتن از مسجد یا صومعه به میخانه و خرابات و تعریض به آداب و نمادهای شرع و صوفیانه را با شکل‌های متفاوت در اشعار بسیاری از عارفان شاعر، گاه حتی به تکرار، می‌توان دید:

ای ساقی، می بیار پیوست	کان یار عزیز توبه بشکست
برخاست ز جای زهد و دعوی	در میکده با نگار بنشست
بنهاد ز سر ریا و طامات	از صومعه ناگهان برون جست
بگشاد ز پای بند تکلیف	ز نَر مغانه بر میان بست
(سنایی، ۱۳۶۲: ۸۲۳)	

پیر ما وقت سحر بیدار شد	از در مسجد بر خمار شد
از میان حلقه‌ی مردان دین	در میان حلقه‌ی زَنار شد
کوزه‌ی دُردی به یکدم درکشید	نعره‌ای دربست و دُردی‌خوار شد
(عطار، ۱۳۶۸: ۱۹۳)	

دی در صف اوباش زمانی بنشستم / قلاش و قلندر شدم و توبه شکستم

جاروب خرابات شد این خرّقه‌ی سالوس از دلّق برون آمدم، از زرق برستم
از صومعه با میکده افتاد مرا کار می‌دادم و می‌خوردم و بی‌می‌نشستم
(همان: ۳۹۲)

بنابراین،

همچنان که در شعر عطار نمی‌توان این رفتن از مسجد به میخانه و خرابات را به وقوع یک حادثه در عالم عین تعبیر کرد و قدر صدق چنین قضایایی را در خارج از زبان شعر و در عالم واقعیت و تجربی جست‌وجو کرد، در شعر حافظ نیز نمی‌توان به سبب وجود مضامین مشابه نتیجه گرفت که آنچه وی در ارتباط با شراب و خرابات و میخانه و از مسجد به خرابات رفتن می‌گوید، اشاره به حوادثی در زندگی عملی او دارد (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۳۸).

قصه‌واره‌هایی از این دست و اصطلاحات عرفانی مانند «خرّقه به می شستن»، «خرّقه رهن خرابات کردن»، «دلّق به می فروختن» و اصطلاحات خلاف عادت‌ی نظیر آن‌ها که در اشعار این گروه از عارفان شاعر به دفعات به کار رفته است و جزء بن‌مایه‌های پرکاربرد اشعار ملامتی‌قلندری به حساب می‌آیند، در شعر حافظ نیز نمودی بارز دارند و جزء بن‌مایه‌های پربسامد شعرش محسوب می‌شوند.

...عشق که بی‌اختیار، عاشق او را صید می‌کند، سبب می‌شود که او تصوف زاهدانه را رها کند و روی به تصوف عاشقانه بیاورد. این واقعه در پیامی شاعرانه، با تصویر رفتن پیر یا صوفی از مسجد، صومعه و خانقاه به میخانه و دیر مغان و خرابات تعبیر می‌شود. پیر مغان حافظ همان پیر عطار یا غزل عطار است که به دنبال واقعیهی رؤیت شاهد، از مسجد و صومعه به خرابات و میخانه می‌رود و از اسارت و خوش‌نامی و غیراندیشی رها می‌گردد و پیری آزاده می‌شود (همان: ۲۹).

گروهی از حافظ‌پژوهان، وقتی پای حافظ به میان می‌آید، می‌کوشند که به این بن‌مایه‌های اشعار ملامتی‌قلندری، شکلی واقعی بخشیده و چهره‌ای از خواجه برای ما تصویر کنند که یک‌تنه و حلاج‌وار، در تاریخ ادبی و عرفانی ما از این مراحل و ورطه‌های خطر خیز و ریای زاهدانه و سالوس صوفیانه برگزیده و با پشت‌پازدن به دنیا و عقبی، به ناکجاآبادی رسیده که صرفاً تخیل و آرزوی نویسنده آن را ابداع کرده است؛ ناکجاآبادی بی‌ریشه و پادرها که نه جایگاهی در عرفان ما دارد و نه در هیچ‌جای دیگر!...

۵. نتیجه‌گیری

کوشش‌هایی که تاکنون برخی از حافظ‌پژوهان برای دوره‌بندی سیر فکری، روحی و عرفانی حافظ بر پایه‌ی مضامین شعری‌اش انجام داده‌اند، به دلایلی که گفته شد، موفقیت‌آمیز نبوده است. در زیر به چکیده‌ی مهم‌ترین عواملی که باعث عدم موفقیت این محققان در این زمینه شده است، اشاره می‌شود:

۱. شعر برآیند و حاصل احوال روحی و روانی و عاطفی شاعر در رویارویی با اتفاقات و مسائل پیرامون اوست؛ ممکن است بر شعری فضایی تیره‌وتار حاکم باشد و شاعر در آن از ناامیدی، خستگی و مرگ دم زده باشد؛ اما زمان سرایشش متعلق به روزگار جوانی شاعر باشد که در آن زمان دست‌به‌گریبان مسائل و مشکلاتی خاص بوده است و برعکس، احتمال دارد شعری مضامین سرخوشانه و شاد و زندگی‌بخش داشته باشد که خواننده گمان کند متعلق به زمان جوانی است؛ اما در روزگار پیری سروده شده باشد که در آن زمان حال روحی و شرایطی مناسب داشته است؛ بنابراین، تکیه‌کردن بر مضامین شعر، بدون آگاهی از تاریخ سرایش آن، کاری است که از احتیاط علمی به دور است.

از آنجاکه معلوم نیست زمان سرایش اغلب اشعار حافظ به کدام دوره‌ی سنی و شاعری او تعلق دارد، نمی‌توان صرفاً بر پایه‌ی مضامین مطرح در شعرها، سروده‌ای را به دوره‌ای خاص از زندگانی شاعر نسبت داد.

۲. چون بیشتر غزل‌های حافظ دارای تنوع مضامین است، استناد به مضمون بیتی از یک غزل و نتیجه‌گیری از آن بیت برای نسبت‌دادن خواجه به جهان‌بینی خاصی یا مرحله‌ای از سیر روحی و عرفانی، نادرست می‌نماید؛ زیرا ممکن است در همان غزل، بیتی باشد که بر نگرشی متفاوت و مرحله‌ای دیگر از تطورات فکری و جهان‌بینی او دلالت کند که با موضوع بیت مورد استناد، در تضاد یا تقابل باشد.

۳. کنارهم‌نهادن چند غزل حافظ صرفاً بر پایه‌ی شباهت مضمونی بیت‌هایی از آن غزل‌ها، بی‌توجه به ویژگی‌های زبانی، سبکی و بلاغی هر شعر، کاری است که از لحاظ معیارهای نقد ادبی درست نمی‌نماید. انتساب شعری که زبانی پخته و سخته دارد و مشخص است که شاعر در زمان سرایشش به شگردهای خاص هنری، سبک شخصی و زبان ویژه‌ی

خود دست یافته است، با سروده‌ای که زبان و بلاغتی چندان استوار ندارد و معلوم است که از گفته‌های آغازین دوران شاعری سراینده است، تنها به دلیل آنکه مضمونی مشترک دارند، کاری ناصواب است که برخی از پژوهندگان در نشان‌دادن سیر تحولات زندگی حافظ به آن دست یازیده‌اند.

۴. تقسیم‌بندی سیر تطورات روحی و فکری حافظ بر پایه‌ی اصطلاحات، کنایه‌ها و نمادهای مکتب ملامتی‌قلندری شعرش و واقعی و عینی پنداشتن ادعای اعمال و رفتارهای خلاف هنجارهای شریعتمدارانه و حتی گاه، طریقت‌ورزانه‌ی این شاعر که از ویژگی‌های ادبی برآمده از مشرب ملامتی و قلندری است، سبب ترسیم طرحی از زندگانی حافظ شده است که نمی‌تواند به واقعیت زندگانی او شباهتی داشته باشد. این گونه اصطلاحات و کنایه‌های نمادین که تحت تأثیر مشرب ملامتی در شعر فارسی جریان یافته، در اشعار اغلب عارفان شاعر یا شاعرانی که گرایش به این مکتب داشته‌اند، دیده می‌شود و می‌توان برای این عارفان شاعر یا شاعران عارف نیز همان خط فکری و سیر عرفانی را که برای حافظ براساس مضامین شعرش طرح کرده‌ایم، ترسیم کنیم.

با توجه به عوامل و دلایلی که آوردیم، دستیابی به تحولات فکری، روحی و عرفانی خواجه، کاری مشکل و حتی ممتنع می‌نماید. هر پژوهنده‌ای که می‌خواهد در این زمینه قلم زند، باید ابتدا برای رفع موانع و اشکالاتی که در این جستار به آن‌ها اشاره شده است، راهی بیابد و سپس، قدم در این وادی بگذارد.

یادداشت‌ها

۱. استعلامی نیز، کم‌وبیش همین نظرگاه پرتو علوی و سروش را دارد:

حافظ دیری در مدرسه‌های علوم دینی و در کنار اهل مدرسه بوده و با هشیاری، همان زمینه را بهتر از علمای اهل مدرسه آموخته و در کار آن‌ها راهی به معرفت عالم معنا ندیده است. بعد، سری به خانقاه‌های صوفیان زده و دیری هم با آن‌ها هم‌نشین بوده و در دکان آن‌ها، خاصه در شیراز قرن هشتم، جز زهد ریایی و نگاه به عیب دیگران و دروغ و فریب متاعی نیافته است: در میخانه‌ام بگشا که هیچ از خانقه نگشود گرت باور بود ورنه سخن این بود و ما گفتیم (حافظ، ۱۳۶۷: ۲۹۵)

نقدی بر تقسیم‌بندی تحولات زندگانی، اندیشگانی و عرفانی حافظ / منصور پایمرد _____ ۶۷

بارزترین ویژگی حافظ، پس از ترک مدرسه و نومی‌دی از خانقاه آغاز می‌شود که او در ذهن خود یک اسطوره می‌سازد و تعبیر «پیر مغان» را برای او به کار می‌برد و این پیر را در شیراز قرن هشتم پیدا نمی‌کند. پیر مغان و پیر میخانه و پیر می‌فروش و خضر راه و طایر خجسته و ادیب عشق، تعبیرهایی است برای آن کسی که حافظ مثل «دیوژن»، روز روشن برای یافتن او چراغ بر گرفته و او را نیافته است... (استعلامی، ۱۳۹۹: ۱۲).

شهریار هم در عباراتی مختصر و بدون هیچ شاهد و سندی، سیر گذار زندگانی حافظ را در کوچه‌سار عمرش، چنین برایمان رقم زده است:

حاجی‌قوام، وزیر شیخ‌ابواسحاق بود. حافظ هم آن موقع هفده‌هجده سال داشت. در آن سن و سال در مجالس عیش و نوش آن‌ها هم شرکت داشت. بعد تائب شد. قرآن را تمام کرد. پدر حافظ یک بار به خاطر شرکت در آن نوع مجالس آن‌قدر او را زده بود که حافظ از هوش رفته بود. پدرش هم حافظ قرآن بود. او را می‌برد پیش درویش باباکوهی. از آن زمان مدتی حافظ گیر صوفی‌ها می‌افتد و بعد نجات پیدا می‌کند. قرآن او را نجات داد... (محمدی و ذوالفقاری، ۱۳۸۱: ۸۲).

اینکه شهریار این اطلاعات ریز، مثل کتک‌خوردن حافظ از پدر و رفتنش نزد درویشان باباکوهی را از کجا به دست آورده، خدا عالم است.

۲. حتی پسرش، شاه‌شجاع، با بهره‌گیری از همین لقب، رباعی سروده و در آن به طعن و تعریض پدرش پرداخته است:

در مجلس دهر، ساز مستی پست است نه چنگ به قانون و نه دف در دست است
رندان همه ترک می‌پرستی کردند جز محتسب شهر که بی می مست است
(رک. پایمرد، ۱۳۹۸: ۱۵۹)

۳. برخی از حافظ‌پژوهان، ابیات مدحی را افزوده بر اصل غزل می‌دانند؛ لذا بر این باورند که این غزل‌ها ممکن است زمانی دیگر سروده شده باشند. پاسخ این گروه تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، این است که به فرض آنکه چنین چیزی هم باشد، باز خللی در نتیجه‌گیری تحقیق ما به وجود نمی‌آورد؛ زیرا به‌عنوان مثال، غزلی با مطلع «ساقی، به نور باده بیفزوز جام ما...» که به خواجه‌قوام‌الدین حسن تمغاچی تقدیم شده است، امکان ندارد بعد از وفات خواجه‌قوام‌الدین (۷۵۴ق) سروده شده باشد و تاریخ سرایش آن هر سالی هم که فرض شود، بی‌شک، قبل از وفات خواجه‌قوام‌الدین حسن بوده است که در نتیجه، باز زمان سرودن غزل به دوران جوانی حافظ تعلق می‌گیرد.

۴. برای شرح عرفانی این غزل: (رک. پایمرد، ۱۳۸۶: ۷۷-۸۶).

منابع

- استعلامی، محمد. (۱۳۹۹). «کیمیای صحبت؛ گفت‌وگوی اختصاصی با استاد دکتر محمد استعلامی». نشریه‌ی الکترونیکی *آینه‌دار جمال*، شماره‌ی ۵، صص ۱۱-۱۵.
- پایمرد، منصور. (۱۳۸۶). *سلوک باطنی حافظ*. شیراز: نوید.
- _____. (۱۳۹۸). *زندگی حافظ شیرازی بر پایه‌ی اشعار نشانه‌دار تاریخی*. تهران: خاموش.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۲). *گمشده‌ی لب دریا*. تهران: سخن.
- حافظ، شمس‌الدین. (۱۳۶۷). *حافظ قزوینی غنی*. تصحیح ع. جربزه‌دار. تهران: اساطیر.
- _____. (۱۳۸۱). *دیوان حافظ*. به تصحیح محمد قدسی، به‌کوشش حسن ذوالفقاری و ابوالفضل علی‌محمدی، تهران: چشمه.
- دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۶۷). *حافظ شناخت*. تهران: علم.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۹۰). *شرح شوق*. تهران: قطره.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۹۷). «حافظ عارف؟». دست‌یافتنی در: t.me/sokhanranihaa.
- بارگذاری‌شده در تاریخ ۲۸ مرداد ۹۷.
- سنایی، ابوالمجد. (۱۳۶۲). *دیوان سنایی*. تصحیح مدرس رضوی. تهران: سنایی.
- عطار، فریدالدین. (۱۳۶۸). *دیوان عطار*. تصحیح تقی تفضلی. تهران: علمی و فرهنگی.
- علوی، پرتو. (۱۳۵۸). *عقاید و افکار خواجه*. تهران: اندیشه. (این کتاب در چاپ‌های بعد به نام *بانگ جرس* منتشر شد.)
- غنی، قاسم. (۲۵۳۶). *بحث در آثار و افکار و احوال حافظ*. تهران: زوار.
- محمدی، علی و حسن ذوالفقاری. (۱۳۸۱). *حافظ به روایت شهریار*. تهران: چشمه.
- هومن، محمود. (۱۳۵۷). *حافظ*. ویراسته‌ی اسماعیل خویی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی؛ کتابخانه‌ی طهوری.